

## اقسام توحید

(برگزیده‌ای از یادداشت‌های موضوعی استاد شهید، آیت‌الله مطهری)

### اشاره

توحید اندیشه اساسی اسلام و به تعبیری، اساس ادیان ابراهیمی است. این اندیشه در کلام اسلامی دقت و عمق یافته و فلاسفه اسلامی هم در آن بسیار موشکافی کرده‌اند. شهید مطهری در پاره‌ای از یادداشت‌های چاپ نشده خود، در باب اقسام توحید، توضیحات و نکات جالبی آورده‌اند که برای اولین بار به خوانندگان محترم تقدیم می‌شود. در ضمن از مسئولین مؤسسه صدر که این متن را در اختیار مجله قرار دادند، نهایت تشکر را داریم.

به‌طور معمول، توحید را به چهار قسم تقسیم می‌کنند: توحید ذات، توحید صفات، توحید فعل یا توحید خالقیت، توحید در عبادت.

توحید در ذات، عبارت است از این‌که در مقام ذات و مرتبه ذات برای خدا شریک و ندّ و مثل نیست؛ لیس‌کمثله شیء، و لم یکن له کفوّاً احد، و له المثل الاعلی. در قرآن کریم، خداوند، حقّ مطلق، و غیر خدا، باطل خوانده شده است:

ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ (حج (۲۲): ۶).

همچنین است آیه هوالاول والآخر والظاهر والباطن و آیه هوالله فی السموات و فی الارض و نیز وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَّا كَانُوا يَفْتُرُونَ. در مبدأ و معاد، سخن فارابی را در اطلاقات کلمه حق نقل کردیم. به هر حال این‌که قرآن کریم، خداوند را حقّ مطلق معرفی می‌کند، اشاره به توحید ذاتی است.

توحید ذاتی، مراتب و درجاتی دارد. ساده‌ترین مراتب آن این است که غیر خدا هر چه هست، مفتقر و ممکن‌الوجود است. به عبارت دیگر، اختصاص وجود به خدا، و این معنا را اغلب این‌طور تصوّر می‌کنند که فرق واجب و ممکن به این است که وجود را واجب از خود و ممکن از غیر دارد. آن‌چه را واجب دارد، ممکن هم دارد با این تفاوت که ممکن از غیر به او رسیده. حتّی تصوّر حکمای اصالة‌الماهیتی تقریباً همین است؛ زیرا وجود را نه حقیقت و به طریق اولی نه مشکک می‌دانند، و از آن رسواتر عقیده متکلمان است که عالم را حادث می‌شمرند و برای آن محدث قائلند؛ چنان که هر بنایی بنایی و هر دوخته‌ای دوزنده‌ای دارد. چیزی که هست، «یک بنا» بیش‌تر در این بنا دخالت نداشته است و بعضی مثل مجلسی می‌گویند: دلیل عقلی کافی بر توحید ذاتی نداریم، و تعبداً و به حکم قرآن و روایات می‌پذیریم؛ ولی لطیف‌ترین مراتبش همان است که وجود حقیقی منحصر به او است؛ ثانی ندارد؛ به عدد در نمی‌آید و نمی‌توان گفت او یک موجود و فلان شیء هم موجود دیگر است؛ زیرا در مرتبه آن موجود دیگر هم هست:

ره عقل جز پیچ در پیچ نیست	بر عارفان جز خدا هیچ نیست
توان گفتن این با حقایق شناس	ولی خرده گیرند اهل قیاس
که پس آسمان و زمین چیستند	بنی آدم و دیو و دد کیستند
پسندیده پرسیدی ای هوشمند	بگویم جوابت گر آید پسند
که هامون و دریا و کوه و فلک	پری و آدمیزاد و دیو و ملک
همه هرچه هستند از آن کم‌ترند	که با هستی‌اش نام هستی برند
عظیم است پیش تو دریا به موج	بلند است خورشید تابان به اوج
ولی اهل صورت کجا پی برند	که ارباب معنا به ملکی درند
که گر آفتاب است یک ذره نیست	وگر هفت دریاست یک قطره نیست
چو سلطان عزّت علم برکشد	جهان سر به جیب عدم درکشد

در آثار دینی وارد شده که معنای الله اکبر، الله اکبر من ان یوصف است. هیچ موجودی با واجب قابل مقایسه و محاسبه نیست، و نسبت ندارد. نسبت هر موجودی با واجب، نسبت محدود با نامحدود است. اگر فرض کنیم یک واحد را با عددی که از این‌جا تا کره خورشید و کهکشان جلوش صفر بگذارند، باز نسبت، نسبت محدود به محدود است؛ اما نسبت اشیا به خداوند، نسبت محدود به نامحدود است؛ بلکه خداوند فوق ما لایتناهی است بما لایتناهی.

امیر مؤمنان (ع) فرمود:

عظم الخالق فی انفسهم فصغر ما دونه فی اعینهم.

توحید ذاتی خواه به مفهوم ساده‌ای که صرفاً می‌گوید واجب‌الوجود یکی است به دلیل دور و تسلسل یا به مفهومی که از قرآن کریم استنباط می‌شود که حق و حقیقت منحصرأ او است، حقیقی شمردن می‌شود که از طریق علوم حسّی و تجربی نمی‌توان نفیاً یا اثباتاً درباره آن نظر داد، و معقول صرف است. چقدر در اشتباهند کسانی که خیال می‌کنند قرآن، توحید را منحصرأ از راه علوم حسّی و تجربی و گونی اثبات می‌کند. از کجای علوم طبیعی می‌توان مفهوم لم یکن له کفو احد یا مفهوم ذلك بأن الله هو الحق را اثبات کرد؟ خلاصه این که معنای توحید ذاتی این است.

۱۳

قبیله

توحید صفاتی: این مسأله‌ای مربوط به صفات و اسماء باری تعالی از قبیل حیات، علم، قدرت، کلام، سمیع، بصیر، مُدرک، ازلیت، ابدیت است؛ البته حکیمان، صفات باری تعالی را به صفات حقیقیه، اضافیه، حقیقیه ذات اضافه تقسیم کرده‌اند، و درباره این که در هر یک از این سه قسم کدام صفت اصل سایر صفات است، بحث‌هایی کرده‌اند. در خود قرآن، اسما و صفات باری تعالی از قبیل الحی القیوم، العلیم القدیر، السميع البصیر و از قبیل آیات آخر سوره حشر ذکر شده است:

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

در اوّل سوره حدید می‌فرماید:

هو الاول والاخر والظاهر والباطن وهو بكل شيء عليم.

در سوره حمد، اسماء الله، رب، رحمن، رحيم، مالك يوم الدين، و در سوره توحيد، هو الله، احد، صمد، به اضافه سلب والديت و مولوديت و شريك داشتن ذکر شده است. درباره صفات، بحث عمیقی پیش آمده که آیا صفات خداوند، مغایر با ذات او یا عین ذات او است. اشاعره، معتقد به مغایرت شده‌اند و عقیده ما شیعیان عینیت است. معتزله اساساً منکر صفات شده‌اند و آن‌ها فقط به این دلیل خود را اهل التوحید می‌خوانند که به صفت قائل نیستند:

الاشعری بازديد قائله و قال بالنبیة المعتزله

اهل تاریخ مدعی هستند که مسأله صفات را نخستین بار مردی به نام جهم بن صفوان در زمان

امویان عنوان کرد. رجوع شود به آخر فجر الاسلام و جلد اول تاریخ ادبیات ادوارد براون و تاریخ علم کلام، شبلی نعمان.

در تفسیر صافی، ذیل آیات آخر سوره حشر از توحید صدوق نقل می‌کند که حضرت صادق(ع) فرمود:

ان لله تبارک و تعالی تسعة و تسعين اسماء من احصاها دخل الجنة.

شیخ صدوق گفته است:

احصائها هو الاحاطة بها علماً والوقوف على معانيها و ليس معنى الاحصاء عدّها.

خود فیض می‌گوید: ما در کتاب علم الیقین برای این حدیث معنای دیگری ذکر کردیم و هر اسمی را هم تفسیر کرده‌ایم.

به هر حال، امامان شیعه و بعد حکیمان شیعه، عینیت ذات و صفات را به نحو شایسته و لطیفی اثبات کرده‌اند. میرداماد می‌گوید:

حيوة كلة و كلة الحيوة، علم كلة و كلة العلم، قدرة كلة و كلة القدرة.

عارفان در باب اسما و صفات باری تعالی سخنان مخصوصی دارند از جمله مواردی که عرفان به تشیع نزدیک می‌شود، در اسما و صفات باری است؛ زیرا اشاعره قائل به تکثر صفات، و معتزله منکر صفاتند و عرفان فقط با وحدت ذات و صفات جور درمی‌آید.

در دعای کمیل می‌خوانیم:

و بأسمائك التي ملأت اركان كل شيء.

در بسیاری از دعاها خداوند را به اسم عظیم یا اعظمش قسم می‌دهیم. در سوره سبج اسم ربک الاعلی می‌فرماید که اسم پروردگار اعلا یا اسم اعلا پروردگار را تسبیح و تنزیه کن. همچنین در دعای کمیل می‌خوانیم:

يا رب، يا رب، يا رب، اسئلك بحقك و قدسك و اعظم صفاتك و اسمائك ان تجعل اوقاتى من الليل والنهار بذكرک معمورة و بخدمتك موصولة و اعمالى عندك مقبولة حتى تكون اعمالى و اورادى كلها ورداً واحداً و حالى فى خدمتك سرمداً.

قرآن کریم ملاک خلافت آدم را تعلّم اسمای الاهی ذکر کرده است:

و علّم ادم الاسماء كلها ثم عرضهم على الملائكة فقال... .

یکی از مباحث اسما و صفات، بحث الحاد در اسماء الله است که و ذالذین یلحدون فی اسمائه... .

یکی دیگر بحث در توقیفیت و عدم توقیفیت اسما و صفات است که خطبه‌ای در نهج البلاغه در این باب وجود دارد.

در توحید صفات باید گفت: اشاعره رسماً منکر این قسم توحیدند و به کثرت و مغایرت ذات و صفات قائلند. معتزله قائل به توحید صفاتند؛ اما توحید صفاتی آن‌ها به معنای انکار صفات و نیابت ذات از صفات است. به لسان اخبار این نوع توحید که معتزله خود را اهل العدل و التوحید می‌خواندند، تعطیل نامیده شده است؛ همچنان که به‌واقع تعطیل است.

سخن معتزله در نیابت، درست مثل این است که بگوییم شخصی سواد ندارد و قلم را روی کاغذ می‌کشد؛ ولی همیشه آن‌چه از زیر دستش بیرون می‌آید، معنادار است.

چقدر سخن معتزله در باب خدا به سخن دکارت و اتباعش در باب داشتن حیوان‌ها شبیه است که مدعی بودند حیوان روح و ادراک ندارد؛ ماشین‌های بی‌حس و بی‌درکی هستند که این‌طور ساخته شده‌اند؛ احساس لذت و درد در آن‌ها نیست.

این‌گونه نظریات را باید از نوع هذیان‌هایی دانست که به‌طور معمول دانشمندان در بن‌بست‌های سخت اظهار می‌دارند و ما گفته‌ایم: مزخرف‌ترین سخنان را همواره دانشمندان گفته‌اند، نه عوام‌الناس. عوام‌الناس نمی‌توانند این‌طور چرندهای بزرگ بگویند.

یکی از ابواب عظیم معارف اسلامی که در فلسفه یونان اثر و خبری از آن‌ها نیست، معرفت اسما و صفات است.

**توحید در خالقیت:** در این‌جا، کار به عکس توحید صفات است. اشاعره طرفدار توحید، و معتزله مخالف توحیدند؛ ولی عقیده شیعه در این‌جا نیز با هر دو فرقه مخالف است؛ همان‌طوری که در توحید صفات، شیعه طرفدار توحید است؛ اما نه به آن معنا که معتزله قائلند. در توحید افعالی نیز شیعه طرفدار توحید است؛ ولی نه به آن معنا که اشاعره قائلند.

از نظر اشاعره، معنای هل من خالق غیر الله و امثال این‌ها این است که هیچ چیزی در جهان از خود، اثر و فعلی ندارد. آتش که روی پنبه گذاشته می‌شود، با آب در ذات خود فرقی ندارد؛ ولی خدا رسم و عادتش بر این است که وقتی آتش مثلاً روی پنبه گذاشته می‌شود، خودش مستقیم و بدون دخالت آتش، احتراق ایجاد کند. جهان و اسباب و مسببات از نظر این دسته، جز یک پرده ظاهری، و رابطه سببی و علی و معلولی میان اشیا نیست.

به عقیده معتزله، خداوند فقط خالق ذوات اشیا است؛ بلکه خالق اصل عالم در آغاز کار است و دیگر اراده او در کار عالم دخالت ندارد عیناً مانند بنایی که بنایی را می‌سازد و می‌رود؛ ولی از نظر حکیمان شیعه، توحید در افعال و خالقیت جای انکار ندارد و سخن معتزله کفر است؛ اما لازمه توحید افعالی این نیست که هیچ موجودی در موجود دیگر ذی‌اثر نباشد. توحید در افعال به معنای این است که اشیا در عین این که فاعل اثر خود هستند و نسبت اثر آنها به آنها حقیقت است، خدا فاعل آن اثر است و این اسناد نیز حقیقت دارد. به عقیده اشاعره، اسناد فعل به خدا حقیقت، و اسناد آن به غیر خدا مجازی است و به عقیده معتزله، اسناد هر فعلی به فاعل محسوس خود حقیقت، و به خدا مجازی است.

این قاعده در افعال بشر نیز صادق است: الفعل فعل الله و هو فعلنا.

از نظر ما، توحید خالقیت به معنای این است که همه چیز به اراده الله و اذن الله اثر خود را بروز می‌دهد.

در قرآن کریم در زمینه‌های گوناگون در عین این که آثاری را به فاعل‌هایی نسبت داده، کلمه باذن الله را به کار برده است. (از المعجم المفهرس استقصا شود). در بعضی آیات، دخالت اشیا از قبیل ابر و باران را با کلمه «به» بیان کرده است.

ما می‌گوییم: خداوند قیوم علی‌الاطلاق است: هو الحی القيوم، و سررشته همه اسباب و مسببات در ید قدرت و اراده او است. عالم به اراده [او] حرکت می‌کند:

ازمة الامور طراً بیده و الكل مستمده من مدده

اللهم انک آنس الآتسین لاولیائک... علماً بأن ازمة الامور بیدک و مصادرها عن قضائک.

از آنچه تا این‌جا گفته شده، روشن شد که از سه قسم توحید ذکر شده، همه [= همه اهل سنت] طرفدار توحید ذاتی هستند؛ البته توحید صفاتی را فقط معتزله و توحید افعالی را فقط اشاعره فائلند؛ ولی شیعه به هر سه توحید فائل است و معنای توحید صفاتی نزد شیعه با آنچه معتزله می‌گویند و معنای توحید افعالی با آنچه اشاعره می‌گویند، تفاوت دارد؛ همچنان که توحید ذاتی که امامان شیعه به‌ویژه علی‌علیه‌السلام توضیح داده است و عارفان از آن پیروی کرده‌اند و به تدریج فکر وحدت وجود را پدید آورده، با آنچه عموم متکلمان گفته‌اند، متفاوت است.

توحید در عبادت: تا توحید ذاتی و افعالی روشن نشود، توحید در عبادت روشن نمی‌شود.

توحید در عبادت متفق‌علیه همه فرق‌های اسلامی است. همان‌طور که هیچ فرق‌های توحید ذاتی را انکار نمی‌کند، منکر توحید در عبادت نیز نیست، برخلاف توحید صفاتی و توحید افعالی که اولی را اشاعره، و دومی را معتزله رسماً منکرند.

بحث و اختلافی که میان فرق‌ه‌های وهابیه (اتباع ابن‌حزم و ابن‌تیمیه و محمد بن عبدالوهاب) و جمهور مسلمانان است، جنبه صغروی دارد، و به این مربوط می‌شود که حقیقت عبادت چیست و آیا خواندن غیر خدا و گفتن «یا رسول‌الله» و «یا علی» و استغاثه از ارواح طیبه، حاجت خواستن، سجده بر تربت حسینی کردن، بوسیدن ضریح، نذر و قربانی برای غیر خدا و سرانجام توسل برای حاجات دنیا و استشفاع برای گناهان در آخرت و تقرّب جستن به وسیله آن‌ها به خدا که ما می‌گوییم: «اللهم انی اتقرب الیک به» یا «بهم» یا «بحبهم»، آیا این‌ها عبادت است یا نه؟ (در واقع بحث در این است که آیا ما حق داریم با مرده‌ی امام مثل زنده رفتار کنیم یا نه؛ زیرا بسیاری از این‌ها در صورت زنده بودن طرف اشکالی ندارد.)

در این‌جا اول معنای عبادت را باید بفهمیم که چیست. عبادت از ماده «عبد» است. تعبد، تذلل است. آنچه در عبادت و عبودیت افراد بشر وجود دارد، رابطه مالکیت و مملوکیت به مفهوم اقتصادی آن است. مملوک و برده از خود اراده و اختیاری ندارد؛ برای خود، در قبال مالک، مالکیتی قائل نیست؛ خودش و هر چه در اختیار دارد، از آن مولا است: العبد و ما فی یده کان لمولاه. در قرآن کریم، در مواردی که فردی بر فرد دیگر حکومت مطلقه و مستبده دارد و برای او هیچ‌گونه آزادی قائل نیست، و عملاً با او معامله برده و مملوک می‌کند، عبادت و تعبد به کار برده شده؛ چنان‌که درباره فرعون و بنی‌اسرائیل از زبان موسی نقل می‌کند:

وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ

یا از زبان فرعون نقل می‌کند:

و قومهما لنا عابدون؛

ولی به‌طور مسلم، این‌گونه رابطه که صرفاً اطاعت مطلقه است، خواه اختیاری و به صورت مشروع باشد و خواه غیراختیاری، شرک به خدا نامیده نمی‌شود. عبادت خدا که باید خالصاً برای خدا باشد و گرنه شرک و خروج از توحید و منافی با لاله الاالله است، به معنای این نیست که انسان، مطاعی غیر از خدا نداشته باشد؛ البتّه درجه‌ی اعلای توحید این است که انسان مطاعی غیر از

خدا نداشته باشد؛ اما بحث ما در مرز میان شرک و توحید در معنای عبادت توحیدی است که نقطه مقابل آن، شرک و خروج از توحید شمرده می‌شود.

ممکن است کسی بگوید: عبادت خدا، عبادت از اطاعت مملوکانه خدا یا اعتقاد به الوهیت حق است؛ ولی در مفهوم عبادت، اطاعت امر نیفتاده است. اطاعت ثواب‌آور هست و می‌توان گفت مستلزم عبادت بودن نیست. اگر انسان صرفاً امر خدا را اطاعت کند، چنان‌که هر مملوکی مالک خود را اطاعت می‌کند و بس، عبادت نیست. این‌که در «اصول» می‌گویند «تعبدی» آن است که قصد امتثال امر در آن معتبر باشد و هر توصلی هم که به قصد امتثال صورت گیرد، عبادت است، درست نیست. عبادت رکن و روح دیگری دارد و آن تعظیم و تکریم مقرون به تقدیس است؛ خواه امری در کار باشد یا نباشد؛ خواه قصد امتثال امر شده باشد یا نشده باشد. انسان به حکم فطرت در مقابل هر چیزی که خود را ببیند، عکس‌العمل نشان می‌دهد؛ در مقابل جمال، تحسین می‌کند؛ در مقابل عمل اخلاقی، میل به انجام دادن در او پیدا می‌شود؛ در مقابل علم، احساس طلب می‌کند و در مقابل کمال مطلق، تقدیس و تسبیح می‌کند.

در دفتر ۸۶ نمره ۴۳ و هم در بعضی دروس مدرسه مروی گفتیم که قصد قربت و امتثال امر ملاک تعبذیت و عبادت بودن عمل نیست؛ هر چند ملاک ثواب و حتی تقرب هست. ممکن است عملی عبادت باشد و مقرب نباشد. ممکن است عبادتی که دارای ماهیت عبادت است ریا باشد، نه این‌که عمل ریایی، عبادت صوری است.

به هر حال، عنوان فرمانبری به عقیده ما، ملاک عبادت به آن معنا که در مقابل شرک و بت‌پرستی واقعی صورت می‌گیرد نیست؛ هر چند به معنای خفی شرک است.

به عقیده ما، عمل آن‌گاه عبادت است که احترام و تعظیم با قصد و اعتقاد به الوهیت معبود باشد. الوهیت معبود به معنای این است که شخص معتقد باشد معبود، تسلط باطنی و تکوینی بر او و جهان دارد و در این تسلط خود مستقل است. به عقیده ما، صرف اعتقاد به تسلط معنوی و ماوراءالطبیعی موجودی شرک نیست؛ زیرا قرآن از قدرت‌های ماوراءالطبیعی در افراد بشر یاد می‌کند؛ مثل آنچه درباره یکی از نزدیکان سلیمان می‌گوید:

و قال الذی عنده علم من الكتاب... .

قرآن با این تعبیر می‌گوید: او به سبب علمی از لوح محفوظ، این قدرت ماوراءالطبیعی را یافت.



اعتقاد به این‌گونه قدرت‌ها اگر مقرون به این اعتقاد باشد که به اراده‌الله و مشیة‌الله و اذن‌الله کار می‌کنند، شرک نیست؛ ولی اگر چنین فرض شود که از خود استقلال دارند، نفس اعتقاد، نوعی شرک و تعظیم و احترام و قربانی برای آن‌ها نیز شرک است. (به عبارت دیگر، اگر آن‌ها را رب‌النوع - چنان که مشرکان قائل بودند - بدانند و خداوند را فقط خالق بدانند و ربوبیت را از آن ستاره یا خورشید یا بت که مظهر و هیكل و طلسم رب‌النوع است بدانند، شرک است؛ ولی اگر قائل به رب‌العالمین باشند و همه چیز را مجری قضا و قدر رب‌العالمین بدانند، این اعتقاد شرک نیست؛ اما این‌که در عمل حتی با این‌گونه اعتقاد نباید سجود یا قربانی یا دعا یا تسمیه را برای غیر خدا کرد، تکلیف فرعی است و عقیده‌ای نیست).

درست مثل این است که یک وقت، تمام مأموران عالی‌رتبه و دانی‌رتبه را مجری بی‌چون و چرای تصمیم‌های مقام عالی‌تر می‌دانیم و یک وقت به نوعی ملوک‌الطوایفی قائل هستیم.

برای توحید در عبادت، دو مقدمه را باید ذکر کنیم: یکی این‌که حضرات وهابی سخن مهمی را همواره تکرار می‌کنند که مشرکان عرب که قرآن آن‌ها را مشرک می‌داند، منکر توحید در خالقیت نبودند، و بت‌ها را خالق نمی‌دانستند؛ همچنان که نص آیات قرآن است:

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ ، إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ

در عین حال، به سبب توسل و قربانی و شفاعت خواستن از بت‌ها، قرآن آن‌ها را مشرک می‌خواند؛ پس معلوم می‌شود به هیچ مخلوقی نباید متوسل شد و برای هیچ مخلوقی نباید قربانی یا استشفاع کرد.

این بیان این است که درست است مشرکان عرب به خالقیت بت‌ها قائل نبودند؛ ولی به ربوبیت آن‌ها قائل بودند؛ یعنی نمی‌گفتند که بت قادر است معدومی را پدید آورد؛ ولی آن‌ها را متصرف در کائنات می‌دانستند.

نکته دوم این‌که رمز بت‌پرستی چیست. چطور است که گروهی از افراد بشر، تراشیده و ساخته خود را می‌پرستند؟ حقیقت این است که بت‌پرستی، ریشه پرستش ارباب انواع را دارد. از قدیم‌الایام این عقیده پیدا شده بوده است که هر نوعی از انواع از قبیل انسان و گوسفند و غیره تحت تدبیر یک قوه روحانی و مقتدر و مسلط بر موجودات سفلی است، و احیاناً انواع حوادث را به یک موجود علوی فلکی یا معقول صرف مستند می‌کردند؛ مثل این‌که مثلاً زهره را رب‌النوع شادی و

خوشی، و ستاره دیگر را رب النوع جنگ و خونریزی می‌دانستند (ر.ک: کتب تاریخ ادیان). صاحبان این عقاید به عقیده بعضی، به خدای یگانه اعتقاد نداشته‌اند و بعد این کثرت پرستی به توحید تبدیل شده است؛ ولی به عقیده ما، این گونه کثرت پرستی بعد از توحید پیدا شده است؛ یعنی در عین اعتقاد به خالق یگانه، تدبیر و تصرف در عالم سفلی را از موجودات علوی می‌دانستند و خداوند را متصرف و مربی و مدبر عالم نمی‌شمردند؛ از این جهت نظیر معتزله بودند که خدا را خالق معزل از تصرف در کائنات معرفی می‌کردند.

علت پرستش بت این بوده که بت‌ها را مظهر و جای حلول و تعلق قوای عالیه می‌دانسته‌اند؛ همچنان که میان آن قوای عالیه و بعضی از جدول‌ها و شکل‌ها و طلسم‌ها ارتباط قائل بودند و علم طلسمات از همین جا پیدا شده است. کسی که بت را می‌پرستید، در اصل روی این حساب بود که بت را مظهر و محل یعنی مرکز حلول و علاقه و تعلق یکی از قوای عالیه می‌دانست؛ هر چند در نسل‌های بعد همه این‌ها فراموش می‌شد و به صورت عادتی در می‌آمد؛ بدین سبب ما می‌بینیم در قصه حضرت ابراهیم و بت پرستان، هم سخن از بت‌های چوبی و ساخته شده و هم از پرستش ستارگان و ماه و خورشید است. (ر.ک: تفسیر فخر رازی، ج ۱۳، ص ۴۶ و المیزان ذیل آیات: فلما جن علیه اللیل رأی کوکباً قال هذا ربی... ج ۷، ص ۱۸۰ و ص ۲۴۸ و ج ۱، ص ۱۹۵ و ج ۳، ص ۳۳۵ و ج ۱۰، ص ۲۸۰ و تاریخ ادیان، علی اصغر حکمت، ص ۱۴ - ۳۱ و ج ۲، ص ۱۸۵ - ۱۶۲). منشأ اعتقاد به ربوبیت بت‌ها اعتقاد به مظهریت آن‌ها درباره قوای مدبره جهان بود؛ بدین لحاظ،

قرآن کریم می‌فرماید:

مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ

مشرکان عرب، به خالقیت بت‌ها اعتقاد نداشتند؛ ولی به ربوبیت آن‌ها معتقد بودند و بت‌ها یا قوای علوی را در مقایسه با خداوند، نظیر ملوک الطوائف در مقایسه با دولت مرکزی می‌دانستند که از خود رضا و غضب علیحده داشتند و می‌توانستند رضایت خود را از شخصی بر حکومت مرکزی تحمیل کنند؛ چنان که مثلاً سامانیان و غزنویان و سلجوقیان در عین این‌که خود را نایب و نماینده خلیفه بغداد می‌دانستند و از خلیفه منشور می‌گرفتند، اراده خود را به خلیفه تحمیل می‌کردند. قرآن که فرمود: الحمد لله رب العالمین، ارباب انواع، و ربوبیت خود فرعون را که خود را رب اعلا می‌دانست، نفی می‌کرد.

نکته سوم این‌که به حکم اعتقاد به ارباب انواع و انزال خداوند از ربوبیت، و دیگر به حکم

عقیده جاهلانه این که میان ما و خدا حتماً وسایطی باید در کار باشد و ما مستقیم نمی توانیم با خداوند در تماس باشیم، و باید خدایان کوچک و ارباب انواع و مظاهر آنها را بخوانیم و از آنها تقرّب بخواهیم و آنها با خدای بزرگ در تماس باشند، مشرکان خدا را نمی خواندند و یاد نمی کردند، و بتها را یاد می کردند یا به عقیده این که خداوند بزرگ از ربوبیت معزل است یا به عقیده این که ما را نرسد او را بخوانیم، و او بزرگ تر از این است. اسلام گفت:

وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ

قرآن وسایط فیض را می پذیرد، و درباره جبرائیل می فرماید:

قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَيَّ قَلْبِكَ

درباره ملک الموت (از نظر قبض فیض) می فرماید:

قُلْ يَتَوَفَّأَكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ

در عین حال از باب این که وسایط فیض صرفاً مجری قضا و قدر الاهی هستند، از خود

استقلال ندارند.



صفحه خالی ۲۲